

بقلم: آقای ابراهیم صفائی

تحقیقی در بارهٔ ((سروش)) اصفهانی

در سال ۱۲۲۹ قمری در قصبه «سده» اصفهان طفلی بیجهان چشم گشود و از طرف پدر به «محمدعلی» موسوم شد، پدرش بکشاورزی اشتغال داشت و در سده صاحب شخصیت و احترام بود، محمدعلی در مکتب خانه آموختن دانش را آغاز کرد و تحصیلات مقدماتی را در سده گذرانیده پس از فوت پدر در عنفوان جوانی بمنظور تکمیل تحصیلات و کسب دانشها عازم اصفهان شد چندین سال در اصفهان اوقات بتحصیل میگذرانید علوم ادب و فنون شعر را بحد کمال آموخت و خود بگفتن قصیده های فصیح و غزلهای شیرین پرداخت و تخلص «سروش» را اختیار کرد و بزودی در اصفهان شهرت فراوان بدست آورد.

سروش همینکه سرمایه کافی ازدانش و ادب تحصیل کرد و در شاعری شهرت یافت بصدد تأمین معیشت و تهیه وسیله آسایش و رفاه خویش برآمد اما چنانکه او میخواست برایش میسر نمی شد و در تنگدستی بسر میبرد روزی در حالات فرخی سیستانی خواند که او هم در سیستان به تنگدستی مبتلا بود و بطلب ممدوحی راه دربار امیر چغانیان پیش گرفت و بالاخره در دولت سلطان محمود غزنوی باوج شهرت و عزت رسید و آثار جاویدان خود را در این دوره بیسازگار گذاشت سروش نیز بر آن شد که اصفهان را ترک کند و در طلب جاه و عزت باکناف کشور برود همین هنگام بود که در قصیده ای گفت:

بشهر خویش درون بی خطر بود مردم بکان خویش درون بی بها بود گوهر

سروش در سن ۲۹ سالگی اصفهان را ترک گفت چندی در کاشان و قم بسربرد

و سپس شهرهای دیگر رفت و عاقبت پس از سه سال سیاحت راه آذربایجان پیش گرفت و در تبریز رحل اقامت افکند.

در تبریز سروش بزودی شهرتی یافت و همین شهرت شاعری موجب شد که وی با شاهزادگان هنرمند چون قهرمان میرزا و مجسبن میرزا که سمت وزارت و حکومت در دستگاه ولیعهد داشتند آشنا شد آندو شاهزاده وقتی مقام شامخ سروش را در شعر و ادبیات سنجیدند مقدمش را گرامی داشته و گوهر سخنانش را به بهای هرچه تمامتر خریدار گشتند.

سبک خراسانی سروش در آغاز شاعری چکامه هائی به تتبع سبک انوری و امیر معزی میسرود و پایه سخن را با نجا رسانید که گفت:

بودی اگر انوری کنون بنوشتی بر سر هر بیت من که ، قال الاستاد ولی عاقبت طبعش سبک ساده و طرب انگیز خراسانی معروف به «ترکستانی» را بیشتر پسندید و شعر را بآن شیوه گفت که «فرخی» گفته است و اصفاً در قدرت بیان و اقتدار بر تعبیر معانی لطیف و نکات دقیق با روح طرب و نشاطی که در تغزلهای او نهفته است اعجاز کرد و سبک خراسانی را احیاء نمود.

سروش همینکه با نوازشها و بخششهای محسن میرزا از تنگدستی نجات یافت ازدواج کرد و با کامرانی و عزت زندگی بسر میبرد و دیگر در شعرهای خود ناله و شکوه نمیکرد نشاط و رفاه او از قصیده هایش که در این زمان سروده است کاملاً آشکار میباشد وقتی در مجلس محسن میرزا صحبت از سبک خراسانی در میان آمد سروش چند روز بعد چکامه شیوائی سرود و بمحسن میرزا اهدا کرده این نخستین چکامه ای است که سروش بسبک خراسانی سروده و قسمتی از آن نقل میشود.

وقت صبح مرغ چو آدا بر آورد	خورشید نیکوان بر من ساغر آورد
گوید مرا که وقت صبح آمده است خیز	ترسم کنون خمارت درد سر آورد
داند که یک قدح نشانند خمار من	خیزد بچابکی قدح دیگر آورد
امروز مجلسی بنو آرایدم چو دی	نقل و نینید و مطرب و رامشگر آورد
که رود و که سرود و گهی بوس و گاه نوش	کرد من از نشاط یکی لشکر آورد
چون روز را گذارم خوش تا بگاه شب	از نو یکی بساط نو آئین بر آورد

خادم در آید از در و شمع آرد و شراب
 از شب دو بهره چون سپری شد ز بهر خواب
 آراسته در آید و سرخوش بخوابگاه
 بندد گره بزلف که سودن بزیر بر
 طوق گرانها بگشاید و زان سپس
 خسیم هر دو مست در آغوش یکدگر
 من سیر ساعتی نشوم از کنار او
 از خانه ام برون ز کنار نگار خویش
 شهزاده محسن آنکه با قبال شهریار
 زان پس بخور خادمه با مچمر آورد
 از پر نیان ساده یکی بستر آورد
 زان پس که جامه از تن چون گل در آورد
 آسیب ترسش بخم و چنبر آورد
 دست مرا چو طوق بگردن در آورد
 چونانکه رشک بر ما دو بیکر آورد
 سیری کجا کنار چنو دلبر آورد
 شوق لقای میر رهی پرور آورد
 بهرام را برائضی اشقر آورد

آشنائی با ولیعهد

محسن میرزا با استماع این چکامه که شاهکار شعر و هنر است بر آن شد که سر و سرش را بخدمت ناصرالدین میرزای ولیعهد ببرد گرچه ولیعهد طفل بود ولی در اثر ممارست بتحصیل و قریحه فطری علوم ادب را آموخته و از دانش بهره کافی داشت چنانکه شخصاً در همان هنگام که بیش از چهارده سال نداشت در مجلس مباحثه علماء با سید علی محمد باب بر سید ایراد های نحوی گرفت، باری سر و سرش با اتفاق شاهزاده محسن میرزا بخدمت ولیعهد رسیده از قصیده های خویش خواند و آثار استادانه و فصیح و طرب انگیز او مقبول طبع ولیعهد افتاد و صله شایسته ای بسر و سرش عطا کرد و برای او مستمری مقرر داشت سر و سرش با اخذ صله و عطیه های ولیعهد و محسن میرزا و قهرمان میرزا بزودی مردی ثروتمند شد و زندگی را رنگ تجمل و اعیانیت داد و چند سال با کمال آسایش و خوشی در تبریز زندگی میکرد و در دربار ولیعهد دارای سمت رسمی بود.

سروش در طهران

در ۱۲۶۴ قمری که محمد شاه در گذشت و ناصرالدین - شاه با سلطنت رسید سر و سرش جزو ملتزمین رکاب شاه بطهران آمد و در شمار خدام خاص پادشاه قرار گرفت و در جشن جلوس شاه در طهران قصیده غرائی خواند و بعداً هم در تمام جشن ها حاضر میشد و چکامه های خود را که بمناسبت

موقع سروده بود بعرض شاه میرسانید .

سروش پس از فوت حکیم قآنی شاعر مقدم و موظف دربار شد و شاه خطاب «خان» و لقب «شمس الشعراء باوداد و میرزا محمدعلی سروش به میرزا محمدعلیخان شمس الشعراء موسوم گشت و البته با گرفتن خطاب خانی و لقب شمس الشعرائی مقرری سروش هم افزایش یافت و در کمال آسایش زندگی در فراخی و خصب نعمت میگذاشت.

چکامه فتح هرات

روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول ۱۲۷۳ قمری بمناسبت پیروزی قشون ایران در جنگ افغانستان و وصول خبر فتح هرات جشن مفصلی در باغ گلستان برپا بود ناصرالدینشاه شخصاً در مجلس جشن حضور یافته عموم رجال و شاهزادگان و سران سپاه و اعیان و سفیران کشورهای خارجی همه جا صف کشیده بودند ، میرزا محمدتقی لسان الملک در حالیکه لباس رسمی بتن داشت پیش آمده در برابر شاه تعظیم کرد و با کسب اجازه عریضه حسام السلطنه فاتح هرات و فرمانده قشون ایران را با بلاغت تمام خواند سپس یکصد و ده تیر توپ (بعدد اسم مبارک «علی») شلیک شد و از آن پس سروش از صف مدعوین در آمده قصیده فتحنامه خود را خواند که چند بیت از آن نقل میشود .

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار	ای غیرت ستاره بدین مژده می یار
کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد	از بهر شاه مژده فتحی بزرگوار
امسال داد مژده فتح هری بدو	چونانکه مژده سرخوار زمشاه ، پار
هر هفته بیک نصرت و هر مه نوید فتح	گوئی در فتوح بود عصر شهریار
دی فتحنامه هری آمد بنزد شاه	فردا رسد بدو خیر فتح قندهار
شهر هری بقهر گرفتن طلسم بود	بشکست این طلسم شهنشاه کامکار

پس از آنکه قصیده سروش تمام شد شاه ضمن انعامات و عطایای بسیار که بمران سپاه و علما و پیشخدمتها بخشید یک عسای مرصع و دوهزار تومان پول هم بسروش انعام داد.

پایان عمر

سروش سالها بهمین منوال با سمت شاعر رسمی دربار عمری با آسایش و خدمت بادیهات می گذرانید تا آنکه بسال ۱۲۸۵ قمری در اثر یک کسالت طولانی پس از بیست و یک سال اقامت در طهران بسن پنجاه و شش سالگی وفات یافت .

در کتاب «منتظم ناصری» و «المآثر والآثار» از سرشوش نامی رفته و مقام او را در شعر و ادب اشاره کرده اند، مجمع الفصحا شرح حال مختصر و چند صد بیت از شعرهای او را ثبت کرده است.

کتابی هم بنام شمس المناقب با چاپ سنگی و خط نستعلیق بسیار خوب حاوی قصیده های سرشوش در مدح حضرت رسالت و خاندان نبوت و دو قصیده در نعت حضرت معصومه در سال ۱۳۰۰ قمری با چاپ رسیده و شصت بند مرثیه سرشوش و مشوی روضه الانوار که ذکر واقعه کربلا است نیز جداگانه طبع شده ولی دیوان کامل وی تاکنون جمع آوری و چاپ نشده است.

کتاب «الف اللیل واللیل» هم بامر ناصرالدینشاه قاجار با سعی سرشوش و شخص دیگری طسوجی از عربی بفارسی ترجمه شده و سرشوش عهده دار ترجمه کتاب بوده است.

سرشوش یکی از پیشاهنگان تحول و نهضت ادبی ایران

مقام ادبی سرشوش

است و از استادان مسلم شعر فارسی بشمار می آید غزلها و مثنویها و چکامه های سرشوش فصیح و دلنشین است ولی آنچه که مقام ادبی سرشوش را بالا برده و او را بر معاصرینش امتیاز میدهد قصیده هائی است که بسبب خراسانی سروده است این آثار سرشوش در نوع خود بی نظیر و از بهترین نمونه های زنده و جاوید شعر پارسی است اینک دو تغزل از دو چکامه سرشوش بسبب خراسانی، چکامه ذیل در اقتضای قصیده معروف «فرخی سیستانی» که با این مطلع شروع میشود.

بنفشه زلف من آن آفتاب ترکستان
همی بنفشه پدید آرد از دوله ستان
سروده شده و در مقام مقایسه انصافاً دست کمی از قصیده فرخی ندارد.

بدان و آگه باش ای چراغ ترکستان	که هفته ای دگر آیم بسوی تو مهمان
بمهر هیچ بتی ناسپرده ام دل خویش	چنانکه بر دم با آرمش بر تو چنان
ببوی ترکن با نافه کیسوی چو کمند	سیاه ترکن با و سمه ابروی چو کمان
بتاب کیسو و از پس همی فرود آویز	پیش نیز دو زلف سیاه مشک افشان
سپید و گرد بود گوی عاج و نیست لطیف	سپید و گرد و لطیف است مرتراستان

لب تو با لب من به که نو کند پیمان
 که رنگ من پردزان لبان چون مرجان
 گرفته گوئی نخچیر لاله بر دندان
 حجاب کار تو را با دم کنم درمان
 از آن زر سنده از خزانه سلطان
 جهانگشای و جهانبخش خسرو ایران



که یکی دلبر خوشخوی مرا یاز بود
 عشق نو چون نگری عمر دگر بار بود
 خاصه آن را که دم باشد و دینار بود
 که خداوند سر زلف نگونسار بود
 چشم نظار گیان پر گل و گلزار بود
 زیر لعلش سی و دو لؤلؤ شهوار بود
 راحت جان بدو مرجان شکر بار بود
 گل بخر من بود و لاله بخروار بود
 تیره زلفانش چون جان گنه کار بود
 قبله من پس ازین خلیج و فرخار بود
 باچنین خوبی خوشخوی و کم آزار بود
 حور دل شیفته هر چند که دشوار بود

بر تو با بر من به که نو کند پیوند
 بران لبان چو مرجان چنان زخم بوسه
 چو در میانه دندان لب فرو گیرم
 ر کار بوسه سپس با کنار پردازم
 روم بزرگ و بهر تو طوق و یاره کنم
 سر ملوک ابوالنصر « ناصر الدینشاه »

عاشقی بر من امسال به از پار بود
 عمر نو یافتم از عشق نو و دلبر نو
 خوشتر از عشق نباشد بجهان اندر کار
 علم زهد مرا کرد نگونسار بتی
 حور زادی که ز نظاره رخساره او
 دهنی دارد کوچک ذقنی دارد گرد
 آفت دل بدو عیار و دو مشکین زنجیر
 در کنار من از آن روی شکفته چو بهار
 عارضی دارد روشن چو دل نیکوکار
 گو چنو باشد در خلیج و فرخار صنم
 نتوان خواند پری را بر دیدارش خوب
 حور را ماند و دل شیفته دارد بر من

چه خوبست احفاد سروش همت کنند و دیوان پر قیمت وی را انتشار دهند ،
 تا در این زمانی که هنر شعر و ادب فارسی بابتذال کشیده و هر روز مجموعه‌ئی از
 « مهملات » متشاعران بی مایه و بیسواد چاپ و منتشر میشود و ذوق ها را منحرف
 می کند ، دیوان سروش و امثال او مردم را بلطف و ارزش هنر شعر و ادب ارزنده و
 اصیل ایران و آثار بزرگان ادب آشنا سازد ، تا مهمل باف ها و شعرای رادیومی ؛
 دکان نامربوط گوئی خود را تخته کنند .